هو العلیم

چگونه واردِ کشتی نجات امام حسین شویم؟

ضرورت پایبندی بر سنّت و کیفیت برگزاری مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

مکتب وحی

أعوذُ باللهَ مِن الشّيطان الرّجيم

بسمِ اللهَ الرّحمٰن الرّحيم

تأثیرپذیری انسان از شرایط مختلف و تأثیر آن بر فراموشی سیرهٔ صحیح

در راه که می‌آمدم، یک نکته‌ای به نظرم رسید؛ [با خود] گفتم این را خدمت رفقا عرض کنم. البتّه اطلاع بر آن خوب است و آن [نکته]، تأثیرپذیری انسان از شرایط و اَجْواء[1] و جریانات مختلفی است که در دور و بر انسان است و ممکن است او را تحت‌تاثیر قرار دهد و خواهی‌نخواهی [پیرویِ او از] آن روش و سیره برگردد و به مسائل دیگر تغییر جهت بدهد.

مثالی برای فراموشی سیرهٔ صحیح: نشستن روی زمین، سنّتی مورد نظر بزرگان

یکی از مسائلی که سابق بر این [نظر بزرگان] بود، کیفیت زندگی و ترتیب وسایل منزل و خانواده بود. نظر بزرگان بر این بود که انسان باید روی زمین

---

[1] اَجواء: جمعِ «جَو»: محیط. (محقق)

بنشیند و نشستن روی زمین، خصوصیّاتی دارد و این خصوصیّات هم خصوصیّات اعتباری یا تخیلی یا توهمی نیست؛ [بلکه] واقعیّت است.

الآن که ما و شما در اینجا روی زمین نشسته‌ایم، هم من یک قِسم صحبت می‌کنم و هم شما به یک نحو این مطالب را متوجّه می‌شوید و می‌فهمید و اصغاء[1] و ادراک و تجزیه و تحلیل می‌کنید. اگر همین ما به‌جای روی زمین، روی صندلی می‌نشستیم، هم صحبت من تغییر می‌کرد و هم کیفیت ادراک شما تغییر می‌کرد! شاید این مسئله برای افراد مقداری اغراق باشد، چون شاید تجربه نکرده باشند؛ ولی این واقعیّت وجود دارد.

روی زمین نشستن، سنت رسول خدا

بی‌جهت نیست که پیغمبر می‌فرمایند: **«أنا عبدٌ مثلُ العَبید، أجلِسُ جِلسَةَ العَبید.»**[2] خب چرا پیغمبر روی صندلی نمی‌نشست؟! مگر پیغمبر هم مثل بقیّه آرتروز نمی‌گرفت؟! یا اینکه آن زمان آرتروز نبود؟!

---

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا: «اِصغاء: ... گوش دادن به سخنِ کسی.»

[2] عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۷۸، باقدری اختلاف.

آخر امروزه بهانه درمی‌آورند: «ما آرتروز می‌گیریم!» گاهی اوقات از من سؤال می‌کنند؛ می‌گویم: «خب اگر آرتروز گرفتید، روی صندلی بنشینید.» واقعاً هم همین‌طور است، کسی که آرتروز و ناراحتی دارد باید روی صندلی بنشیند؛ نمی‌گویم نه. ولی [وقتی می‌گویم «نه» که] می‌گویند: «برای پیشگیری از آرتروز [روی مبل بنشینیم].» می‌گویم: «برای پیشگیری از آرتروز، هزار جور درمان هست، فقط مبل که نیست!» اگر بعد از سی سال، چهل سال، هشتاد سالِ بعد که می‌خواهیم آرتروز بگیریم، [برای پیشگیری] از الآن روی مبل بنشینیم! (انگار شخص، می‌خواهد عمر نوح کند!) خب تو از شکم مادرت با یک مبل درمی‌آمدی، که دیگر از آن اول نیازی به روی زمین [نشستن] و اینها نباشد! خب اینها چیزهایی است که کم‌کم نفْس می‌آید و وسوسه می‌کند و به آن سمت حرکت می‌دهد.

نظر مرحوم علامه طهرانی دربارهٔ استفاده از مبل

مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] توسط من به یکی از افرادی که در مشهد بودند پیغام دادند: «آقا، شما

مبل‌های منزلتان را رد کنید.» و دیگر آن فرد در منزلش مبل نداشت و به جای دیگر منتقل کرده بود. درحالی‌که ایشان منزلِ خیلی از دوستان و آشنایانشان می‌رفتند، آنها مبل داشتند [ولی] به هیچ‌کدام نگفتند: «شما مبلتان را بردارید.» و بنده در جریان هستم [که] حتی به بعضی می‌گفتند: «شما منزلتان فرق می‌کند؛ شما مبل بگذارید.» مبانی این اولیا و عرفا، مثل چوبِ خشک نیست که در هرجا فقط یک سَمت داشته باشد. اینها برحسب شرایط قابل انعطاف است.

حکایتی از علامهٔ طهرانی دربارهٔ برکت کارها در حالت نشسته روی زمین

یک‌وقتی در همان مشهد، خودشان [علامهٔ طهرانی] آمدند منزل ما و دیدند میز هست و من پشت میز دارم می‌نویسم. البتّه بنده یکی‌دو ماه قبلش مبتلا به دیسک شده بودم [اما] تا قبل از آن موقع، تمام نوشتنی‌هایم روی زمین بود، [روی] این میزهای یک قدری معرّق، که الآن [هم آن را] دارم. بعد، مبتلا به دیسک شدم و خیلی دیسک سختی هم بود؛ تا دو هفته من نمی‌توانستم حرکت کنم. احساس می‌کردم که اگر بخواهم مدتی روی زمین

[بنشینم و بنویسم]، دوباره به همین مسئله مبتلا می‌شوم و ادامه پیدا می‌کند؛ لذا رفتم یک میز و یک صندلی گرفتم. البتّه به مرحوم آقا عرض کردم، ولی بالاخره ایشان می‌بایست تذکر خودشان را بدهند. به بنده فرمودند: «این نوشتن‌ها برکت ندارد! برکت در نشستن روی زمین است!» خب این «روی میز و اینها برکت ندارد» یعنی چه؟! این خیری که من می‌گویم، این است.

تحقق ربط خاص با اسم «علیمِ» پروردگار در نشستن روی زمین

کسی که برای نوشتن، پشت میز می‌نشیند، یک سیلندرش خلاصه از کار می‌افتد! ماشین چند سیلندر است؟! ماشینِ چهارسیلندر، شش‌سیلندر، هشت‌سیلندر داریم، این ماشین‌های تریلی دوازده‌سیلندر [دارد]. وقتی یک سیلندر یا دو سیلندر از کار بیفتد، [دیگر] موتور، آن کشش را ندارد که بار را بکشد، به آن فشار می‌آید و می‌زند بقیّهٔ سیلندرهایش را هم خراب می‌کند. آن کیفیت ربط خاص که با آن ربطْ نزولِ اسم «علیم» در ذهن انسان تحقّق پیدا می‌کند، آن ربط دستخوش تغییر و تبدیل

قرار می‌گیرد. آن ربط مخصوص، مختل می‌شود؛ آن ربطی که نکات را به ذهن می‌رسانَد، آن ربطی که ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌ها و نقطه‌های کلیدی را [به ذهن می‌آورَد؛ ریزه‌کاری‌هایی] که انسان تصوّرش را نمی‌کرده [و] یک‌دفعه می‌بیند در ذهن می‌آید.

خود من الآن حتّی‌الإمکان سعی می‌کنم روی زمین بنویسم؛ مگر وقتی که احساس کنم که احتمال [مبتلا شدن به دیسک] هست. چون در همین تابستان امسال من دوباره مبتلا به دیسک شدم؛ البتّه نه به آن شدّت، ولی سه روز نتوانستم [کاری انجام دهم]. اتفاقاً در سفر هم بودیم و دیدم که همان قضیّه [دیسک] است. البته خب به‌خاطر بی‌احتیاطی خودم بود؛ می‌خواستم ساکم را بردارم، خم شدم و خیلی شدید برداشتم. تصوّر می‌کردم که دیگر به [قدرتِ] همان جوانی‌هایمان هستیم، گفتم: نه بابا!

در جوانی به خویش می‌گفتم *** «شیر، شیر است اگرچه پیر بوَد!»
چون به پیری رسیدم و دیدم *** «پیر، پیر است اگرچه شیر بوَد!»

گاهی اوقات آدم فراموش می‌کند که پیر شده است! حالا البتّه بنده [پیر] نشده‌ام! خدا نکند! اینها [محاسن] همه‌اش سیاه است، شما خیال می‌کنید سفید است! شما سفید می‌بینید! به این چیزها

خودمان را گول می‌زنیم! علی‌کلّ‌حال قافله‌ای است که همه سوارش‌اند و همه دارند می‌روند دیگر! بخواهیم نخواهیم دارند ما را می‌برند. دیگر انسان به این سنین که می‌رسد، مسائلی را باور می‌کند. می‌بیند همان جریاناتی که برای دیگران هست، برای او هم هست! حالا در پرونده‌اش چه نوشته‌اند، معلوم نیست. تا یکی‌یکی این صفحاتش رو شود و کسی از این قضیّه مستثنا نیست. ولی [وقتی] احساس [دیسک] می‌کنم، دوباره روی میز می‌روم.

تطبیق دستور بزرگان با مصلحت مردم، نه با سلیقهٔ آنها

این مسئله، خیلی مسئلهٔ جالب توجّه است که دستوری را که بزرگان به افراد می‌دهند، بر اساس یک حالت عادیِ متعارَفِ مبتلا بِه ناس[1] نیست، بلکه بر اساس مصلحت شخصیهٔ خود آنهاست.

تأکید بزرگان بر غذا خوردنِ جمع به‌طور نِشسته بر سر سفره

یک‌وقتی ما در لبنان بودیم، به رفقای لبنان عرض کردم: «خب این چه قِسم غذا خوردن است؟!»

---

[1] ناس: مردم. (محقق)

گاهی اوقات در بعضی از جاها [که] مثلاً به‌خاطرِ ما دعوت می‌کردند، غذا در جایی بود و هرکس بلند می‌شد و ظرف غذایش یا سینی را دست می‌گرفت و می‌رفت در آنجا و هرچه می‌خواست برمی‌داشت و می‌رفت سر یک صندلی می‌نشست! این چه شد؟! این چه لطفی و چه فایده‌ای دارد که مثلاً من اینجا نشسته‌ام، طرف برود غذایش را بردارد، بعد هم برود یک گوشه بنشیند و بخورد و بعد هم برود؟! این چه دعوتی شد؟! [مهمان] نمی‌آمد بهتر بود! گفتم: «بلند شوید! سفره بگذارید، همه روی زمین بنشینیم. سنّت رسول خداست که همه روی زمین بنشینند و جمع، جمعِ واحده باشد؛ خیر و برکت در آنجاست.» این قِسم غذا خوردن به‌عنوان «سِلف‌سرویس» که هرکسی بلند شود برای خودش [غذا بیاورد، صحیح] نیست!

واکنش علامهٔ طهرانی در قبال ایستاده غذا خوردن در عروسی

یا اینکه مثلاً بعضی می‌ایستند! با مرحوم پدرمان [علامهٔ طهرانی] به عروسی رفته بودیم ـ البتّه از بستگان هم بود ـ آنجا یک میزی بود خیلی بزرگ.

آقا یک نگاه کردند [و گفتند:] «کجا برویم؟!» گفتم: «آقا می‌گویند بروید آنجا بایستید!» گفتند: «بایستیم؟! ما با چهارپایان یک قدری تفاوت داریم! نه آقا، بنده می‌نشینم اینجا، برو برای ما غذا بیاور!» دیگر ما و ایشان نشستیم و ده‌بیست نفر هم که اینها هم احساس می‌کردند با چهارپایان تفاوت دارند، آنها هم درآنجا نشستند و خلاصه آمدیم [و نشستیم]. روی صندلی بود، منتها دیگر ظرف دستمان بود و خوردیم دیگر!

نقد رسومِ غلط و رایج عروسی‌ها و خطر تبدیل آنها به فرهنگ

این‌طور مسائل، کم‌کم انسان را می‌بَرَد؛ یعنی کم‌کم رسم می‌شود، کم‌کم مُد می‌شود، کم‌کم از مد شدن تبدیل به فرهنگ می‌شود. چون مُد چیزی است که [اول] می‌آید. اول مد است، بعد رسم است، بعد فرهنگ است؛ اینها سه حالت پشت سرهم دارند که در تثبیت یک روش، دارای مراتب مختلفی هستند. بعد اصلاً فرهنگ می‌شود. چطور خود عروسی و زفاف یک فرهنگ است، آن خصوصیّات و کیفیت مجلس زفاف هم خودش به یک فرهنگ تبدیل

می‌شود؛ مثلاً همه بایستند و غذا بخورند، مثلاً ساعت دوازده شب شام بیاورند.

ترویج بی‌غیرتی و بی‌عفتی با بعضی از رسوم رایج محافل عروسی

[یا] عروس را سوار ماشین کنند و بوق‌بوق [کنند و] دور تمام شهر بگردانند! یعنی حالا که چه؟! امشب چه اتفّاقی می‌خواهد بیفتد که بوق می‌زنی؟! [در] تمام خیابان‌ها [می‌گردانند و] همه [برای همه] جلب توجّه [می‌شود]. اول‌چیزی که به نظر همه می‌رسد ـ و خود بنده هم همین‌طور ـ این است که ببینیم در این [ماشین] کیست! این طور نیست؟! پوشش دارد [یا] ندارد؟! خوشگل است؟ بدگِل است؟! خلاصه میزانش چقدر است؟! قیمت و اندازه‌اش چقدر است؟! ارزیابی کنیم دیگر! بالأخره پشت سرش دارند می‌روند و بوق می‌زنند که «متاع ما این است! این متاع بازاری ما این است! حالا ای مردم بیایید تماشا کنید و ببینید!» بابا تماشا ندارد دیگر! همه سر و تَه یک کرباسیم! طبعاً این می‌شود یک فرهنگ! به‌طوری‌که اصلاً من می‌دیدم بعضی می‌آمدند از مرحوم آقا سؤال می‌کردند: «آقا، چرا

بوق نزنیم؟! این سایر جوان‌ها را تشویق می‌کند!» بابا اینکه جوان‌ها را تشویق نمی‌کند! [عروس] خودش دربیاید شاید تشویق بشوند، ولی با بوق زدن کسی تشویق نمی‌شود! حالا هم که در همین قم (حرم اهل‌بیت) خود ما دیده‌ایم که در میادین می‌روند و [از ماشین] پایین می‌آیند و شروع می‌کنند به کف زدن و رقصیدن و سایر چیزها! خب ظاهراً تا این مقدارش اشکال ندارد! نمی‌دانم، من که از قوانین و اینها خبر ندارم! در ملأعام بیایند و پیاده شوند و این قِسم و اینها [ظاهراً اشکال ندارد!] نمی‌دانم!

یک شب ما اصفهان بودیم، همه جایتان خالی! آدرس را گم کرده بودیم، به ما گفتند: «بیایید دمِ فلان هتل بایستید تا رفقا بیایند.» همان زمان مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] بود. ما [هم] ایستادیم، شب جمعه هم بود. جای همه خالی! پنج تا عروسی دیدیم! و چه دیدیم! چه دیدیم که خلاصه عالی بود! خلاصه، ما و همهٔ افرادی که در آنجا بودند از این شورونشاط اصفهانی‌ها و انبساطشان خیلی مبتهج شدیم! این ارائهٔ متاعْ [به‌طور] بسیار سخاوتمندانه، خیلی برای ما جالب و جاذب بود! خب بالأخره هر کسی

دنباله‌رویِ آن آثارش است.

گاهی اوقات آدم می‌بیند بین این افراد و خوک چه فرق است؟! آخر خاصیتی که خوک دارد این است که متاعش را در معرض دیدگان و تمتّعات دیگران قرار می‌دهد. می‌گویند این خاصیّت خوک است. لذا می‌گویند کسی که گوشت خوک بخورد، کم‌کم چنین خصوصیّتی پیدا می‌کند. این قضیه بی‌تأثیر هم نیست! [اصطلاحاً] «بی‌هیچی» هم نیست. واقعاً عجیب است! این قضیّه برای من نمی‌تواند جا بیفتد که چطور یک نفر می‌تواند [این وضعیت را] به خود بباوراند و بقبولاند! چون مدام این مسئله جلو می‌رود!

وصیت امیرالمؤمنین به ارتباط نداشتن زنان و مردان نامحرم، توصیه‌ای برای قرن حاضر

من إن‌شاءالله در این وصیّت امیرالمؤمنین در حاضرَین که مشغول ترجمه‌اش هستیم،[1] در آن قسمتی که مربوط به زن‌هاست، این قضیّه را توضیح

[1] این رساله با نام حیات جاوید به زیور طبع آراسته شده است. (محقق)

می‌دهم و در آنجا عرض می‌کنم که اتفاقاً این وصیّت برای امروز است. (آنهایی که [این وصیت‌نامه را ناقص] ترجمه کرده‌اند و حذف و سانسور کرده‌اند، در امانت، به امام علیه السلام و به علم و ادب و تاریخ خیانت کرده‌اند.)[1]

در همین سفری که داشتیم، ظاهراً در اهواز بود [که] در سخنانم، به رفقا عرض کردم که اتفاقاً این وصیت‌نامه برای امروز و مربوط به امروز است. یعنی معجزهٔ امیرالمؤمنین است در قرن حاضر؛ نه [اینکه] مربوط به هزاروچهارصد سال پیش [باشد] که خبری و مسئله‌ای نبود. الآن که این وسایل آمده، آدم به آن کلام امیرالمؤمنین می‌رسد که «**و إن استَطَعتَ أن لایَعرِفنَ غَیرَکَ فَافْعَل!**»[2] [و پی می‌برد که] این مطلب سر از کجا درمی‌آورد!

ارتباط با نامحرم، از عوامل مهم متلاشی شدن کانون خانواده

و در آنجا بنده گفتم [که] با همین اطلاعات محدودی که نسبت به افراد و اشخاص دارم، بیش از

---

[1] حیات جاوید، ص ۲۹

[2] نهج البلاغه، (صبحی صالح)، ص ۴۰۵.

ده‌پانزده مورد سراغ دارم که این ارتباطات، مختوم به متلاشی شدن خانواده گشت! یعنی پانزده را ضرب در دو بزنید، می‌شود سی تا دیگر؛ چون مسئله، طرفینی بوده است. تازه این مربوط به همان چیزی است که من در جریان هستم؛ حالا در جامعه چه می‌گذرد [و] با چه کمیّتی و کیفیتی [است]، دیگر اصلاً چیزهایی را از بعضی از منابع می‌شنویم که واقعاً برای ما محیّرالعقول است.

نه اینکه اینها در همان زمان سابق (زمان شاه) نبوده؛ [بلکه بوده ولی] به‌نحو خیلی معدود و محدود؛ تا چه باشد و مثلاً چه کسی باشد! اما دیگر زن نماز شب‌خوان که در آن زمان سابق، گرفتار این مطالب نمی‌شد! دیگر چطوری آدم بگوید؟! زن مسلمانی که حتّی نماز اول وقتش تأخیر نمی‌افتد! شیطان، شیطان است دیگر! و دست از سر آدم هم برنمی‌دارد! خیال نکنید هرکس آمد و دیگر نماز شب خواند، [از بابِ] ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَن ۡهَىٰ عَنِ ٱل ۡفَح ۡشَآءِ وَٱل ۡمُنكَرِ﴾[1] [نماز او را

---

[1] سورهٔ عنکبوت (۲۹) آیهٔ ۴۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۸۲:

بازمی‌دارد]! نه! باید همراه [با] مراقبه باشد.

لزوم محدودیت ارتباط زن و مرد به حدّ ضرورت

وقتی که من می‌گویم: «زن با موبایل با مرد حرف نزند»، خب یک چیزی می‌دانم! سَرَم می‌شود! برو [حرف] بزن! این‌قدر [حرف] بزن تا جانت درآید! یک چیزی می‌دانم که می‌گویم نه. وقتی یک مردی به خانه تلفن کرد و آقایتان را خواست، بگویید: «نیست، خداحافظ»! دیگر [اگر گفت] «حالا کی می‌آید» [جواب نده!] «حالا کِی می‌آید» ندارد! گوشی را بگذار زمین! تمام شد! [پاسخ با عشوه به اینکه:] «حالا من نمی‌دانم [و] حالا اجازه بدهید ببینم [و] حالا یک خُرده صبر کنید [و] حالا با ایشان تماس بگیرم» [ندارد]! خب این همین است دیگر! کار به اینجا می‌رسد دیگر! می‌رسد قضیه به اینجا!

نمونه‌ای از تأثیر ارتباط با نامحرم بر زن، و روش مراقبه در آن

در زمان خود مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی، که] اصلاً آن زمان‌ها کامپیوتر نبود، این وسایل ارتباط

«حقّاً نماز انسان را از کارهای قبیح و ناپسند نهی می‌کند.»

جمعی نبود، موبایل نبود، این حرف‌ها نبود، بنده از یکی از افرادی که باور نمی‌کردم [شنیدم و] خود او به من گفت: «من دیگر صحبت‌های فلان‌کس را نمی‌خواهم گوش بدهم؛ زیرا می‌بینم تُنِ صحبت‌های او در من دارد اثر سوء می‌گذارد!» زن بسیار عفیفی بود! حالا نه آن بیچاره قصدی دارد نه این [زن]. حالا طرف دارد از خدا می‌گوید، «قال الصادق» و «قال الباقر» می‌گوید؛ از جاهای دیگر حرف نمی‌زند! حرف‌هایی [نمی‌زند] که همه بلدند [که] چطوری بزنند و چه‌کار بکنند! نه! همین [حرف]ها [و مطالب مفید] را دارد [می‌گوید]!

خب حالا یک کسی ممکن است بگوید: «آقا نه، من [این‌طور نیستم]، پس چرا شما این‌طورید؟! شما مریضید!» خب بله! این مریض است! حالا [که] مریض [را] باید چه‌کار کرد؟! باید رفت تا آخرش؟! بالأخره این مریض را باید چه‌کار کرد؟! اصلاً یکی مریض است؛ بسیار خب! [حالا] شما [به او] می‌گویید «مریض». ولی این مرض نیست. این یک سنخیّت روحی و نفْسی است که این سنخیّت در این

شرایط، دستخوش این آسیب می‌شود و این قضیّه برای همه هست.

می‌گویم من اصلاً تعجب کردم! گفتم: «شما این طور؟!» گفت: «بله من این‌طور [هستم]! و بعد دیگر پای صحبت‌های فلان‌کس نرفتم و ادامه ندادم.» خب ببینید! این را می‌گویند مراقبه! یعنی تا فهمید که دارد این صحبت [اثر سوء می‌گذارد، ادامه نداد]. گرچه این صحبت، صحبت دینی و اخلاقی است، ولی شیطان به صحبت کاری ندارد، به یک‌چیز دیگر کار دارد؛ از آنجا می‌رود قلقلک می‌دهد. او «قال الصّادق» می‌گوید، این دارد فقط در سیما سیر می‌کند! خب باید چه‌کار کرد؟! تا این حساب دستش آمد، کنار کشید و خودش را سالم نگه داشت.

حالا مقابلِ این قضیه هم بوده! [که قضیه] ادامه پیدا کرده، بعد هم این‌طور می‌گفتند: «آقا، فقط فلان‌کس [را] دعوت کنید! او حرف‌هایش به دل می‌نشیند!» اگر حرف‌ها به دل می‌نشیند، که خب هستند افرادی که همین حرف‌ها را هم می‌زنند! چه شد که [فقط] فلانی دعوت شود [و] او حرف‌هایش

به دل می‌نشیند؟! یک جای قضیّه [اشکال دارد و] بایستی که این را بررسی کرد!

اینجاست که ما می‌فهمیم: [اینکه] امیرالمؤمنین دارند می‌گویند: «نباید زن حرف مرد را بشنود و مرد نباید حرف زن را بشنود»، برای این قضیّه است. حالا شما می‌گویید: «نه آقا، این حرف‌ها مال هزاروچهارصد سال پیش است!» خب برو [حرف بزن]! نتیجه‌اش همین است! ما به هر مقداری که از مطالب عقب بیفتیم، به همان مقدار از دست می‌دهیم و می‌بازیم.

گفته‌اند [اگر صحبت زن با مرد] فقط در موقع ضرورت باشد، [مثلاً] می‌خواهد پزشک و دکتری برود [یا] کاری دارد [یا] ضرورتی اتفّاق می‌افتد، باید انسان انجام دهد، آن هم در حدّ خیلی محدود. حالا دیگر در بیمارستان‌ها چه می‌گذرد، اهل فن بهتر می‌دانند!

نفوذ آرام شیطان برای ایجاد انحراف

واقعاً این مسئله مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد که چطور شیطان یواش‌یواش می‌آید و آن

حالت انحراف و کج‌رَوی‌ِ نفْس را با [ظاهرِ] حالت آرامش دل و انبساط روح و طمأنینه و راحت شدن، جا می‌زند. این، [همان] است، منتها از این راه جلو می‌آید و به اینجا می‌رساند. اینجا دیگر باید انسان مراقبه داشته باشد و مراقبه است که می‌تواند انسان را نگه دارد و [برای درمان این مسئله] ذکر و این حرف‌ها هم در کار نیست!

مثالی دیگر برای فراموشی سیرهٔ صحیح: تغییر روش اجرای عزاداری بر سیدالشهدا علیه‌السلام

از جملهٔ این مسائل، قضیهٔ کیفیت شعائر دینی است. شعائر دینی ما باید به همان سبکی باشد که بزرگان آن را گفته‌اند و تجربه هم برای انسان حاصل شده و نتیجه هم داده است.

غفلت عامهٔ عزاداران از «کشتی نجات بودنِ» سیدالشهدا

امروزه ما مشاهده می‌کنیم که امام حسین [در] این هیئات، برای یک عده از اشخاص، از «صراطیّت» به «موضوعیّت» تبدیل شده است. [درحالی‌که] امام حسین راه به‌سوی خداست، پل به‌سوی خداست،

سفینةالنّجاة[1] است. سفینةالنجاة یعنی چه؟! یعنی شما داخل این سفینه شوی [و] سفینه همین‌طور کنار بندر بایستد یا [اینکه] در آب حرکت کند؟! وقتی یک کسی وارد سفینه می‌شود، سفینه که کنار بندر نمی‌ایستد! راه می‌افتد؛ از آن شاطئ حرکت می‌کند و می‌رود، اقیانوس را طی می‌کند، دریا را طی می‌کند تا به مقصد برسد. شنا کردن بدون سفینةالنجاة در دریای متلاطم، مساوی با هلاکت است. هلاکت برای انسان حاصل می‌شود؛ چون انسان از عهدهٔ این امواج متلاطم برنمی‌آید، از عهدهٔ طول مسیر هم برنمی‌آید. چطور انسان می‌تواند فاصلهٔ بین این دریا تا آن دریا را با شنا طی کند؟! گیرم ما ده روز توانستیم همین‌طور خودمان را نگه داریم، حالا چه می‌خواهیم در دریا بخوریم؟! خب آب که نمی‌توانیم بخوریم! آب شور که بدتر از بین می‌برد! [یا فرضاً] پنج روز ماندیم، بعد از پنج روز دیگر ضعف می‌کنیم، [فرو]می‌رویم در دریا و طعمهٔ کوسه‌ها و حیوانات

---

[1] مدینة المعاجز، ج ۲، ص ۵۲:
«**إنَّ الحسینَ مصباحُ الهُدیٰ و سفینةُ النجاة.**»

می‌شویم! اصلاً نیازی به طعمه شدن ندارد، همین که ضعف کنید کار تمام است دیگر! اصلاً قضیّه به یک هفته هم نمی‌کشد! حالا شما می‌خواهی [با شنا کردن] از این شاطئ به آن شاطئ بروی، درحالی‌که ماهها و سال‌ها طول می‌کشد! سفینه‌النجاة می‌خواهد.

این سفینه‌النجّاة سفینه‌ای است که انسان را سوار خود می‌کند و خیلی آرام و مطمئن و بدون هلاکت و شبهه و تردید و انحراف، حرکت می‌دهد و خودش هم سُکّان این کشتی را به دست دارد [که] از کجا ببرد که گرداب نباشد و از کجا ببرد که به باد و طوفان برنخورد و سریع به مقصد برساند. این سفینه، سفینهٔ امام حسین است.

لزوم ورود به کِشتیِ امام حسین برای رسیدن به مقصد

در این سفینه باید وارد شد، به این سفینه باید توسّل کرد و برای رسیدن به مقصد، باید از امام حسین مدد خواست. و انسان برای رسیدن به مقصد، باید ولایت آن حضرت و شفاعتش را توشهٔ راه خودش قرار بدهد؛ زیرا انسان خودش که نمی‌تواند

حرکت کند.

معنای کشتی نجات و وظیفهٔ انسان در قبال آن

خب چگونه این سفینهٔ امام حسین، سفینه است و چه کارهایی را انجام می‌دهد؟! دستوراتی که [امام حسین علیه‌السلام] خودش داده، صحبت‌هایی که خودش کرده، کارهایی که خودش انجام داده است، باید انسان یک‌به‌یک به اینها نگاه کند و به آنها عمل کند دیگر! این می‌شود سفینةالنجاة! نگاه به کارهای امام حسین کند، می‌شود سفینةالنجاة. نگاه به حرکت امام حسین کند، می‌شود سفینةالنجاة. نگاه کند که حضرت کجا وقوف کرد، او هم وقوف کند؛ حضرت کجا حرکت کرد، او هم حرکت کند.

این‌طور نیست که سفینه همه‌جا حرکت کند؛ این کشتی‌هایی که تجاری هستند و از این‌طرف به آن‌طرف می‌روند، در بعضی از جاها می‌ایستند؛ [اگر] حرکت کنند، موج آنها را برمی‌گرداند؛ شبهه ندارد! شما می‌بینید که یک کشتی صدوهفتادمتری برگشت! باید بایستد، نباید حرکت کند. می‌ایستند تا این امواج از آن شدّت بخوابد و بعد دوباره به مسیر

ادامه می‌دهند. در بعضی از جاها باید موتور با تمام توان کار کند تا بتواند جلوی موج را بگیرد. کجا باید بایستد؟! اینها را که من نمی‌دانم! اینها را آن ملوان، آن فرماندهٔ کشتی، آن کاپیتانی که دارد راه می‌برد، او می‌داند که الآن این موج، موجی است که موتور باید با قدرتِ تمام کار کند تا بتواند با آن مبارزه کند. در بعضی جاها باید بایستد؛ یک اصطلاحی هم دارد که «حرکت عَرْضی» که می‌خورَد، اگر با حرکت از رو باشد، قطعاً می‌تواند موجب برگرداندنِ کشتی شود؛ مخصوصاً در بعضی از اوقات که کشتی خودش بار زیاد زده، که بادگیرش زیاد است. اینها همه محاسباتی است که آنها می‌کنند. این‌طور نیست که حتماً [همیشه] حرکت کنند.

امام حسین در بعضی از جاها حرکت نمی‌کرد [بلکه] می‌ایستاد؛ در بعضی از جاها حرف می‌زد. قیامش، قعودش، جلوسش حساب دارد. حضرت ده سال با معاویه نجنگید، با اینکه می‌توانست بگوید: «آن عهدنامه برای برادر من است، به من چه مربوط است؟! برادرم عهد کرده صلح کند. خب اگر زنده بود، خودش هم مکلّف بود. من که [مکلّف] نیستم،

من که این کار را نکرده‌ام! الآن هم او نیست، می‌توانم به معاویه بگویم: بنده [عهد] نکرده‌ام! اگر [هم] معاویه بگوید: "تو امامی [و باید عیناً مانند امام قبل عمل کنی]"، [می‌گویم:] "اگر من امامم، پس تو چرا خودت رفته‌ای جای من نشسته‌ای؟! بلند شو بیا پایین!"»

حرف برای زدن هست، ولی حضرت احترام معاهدهٔ برادر را به‌عنوان امامت نگه داشت نه به‌عنوان برادری! به عنوان امامت که الإمامةُ کلمةٌ واحدةٌ و الإمامُ نورٌ واحدٌ یَتَشَکّلُ بِأشکال مختلفةٍ فی الأزمِنةِ المُتوالِیَةِ. هرکدام از اینها یک ظهور دارند؛ [لکن] نور یکی است، حقیقت یکی است، مبدأ یکی است.

ما باید این واقعیّت را در امام حسین پیدا کنیم. اتفاقاً در امام حسین همهٔ اینها بوده است. یعنی امام حسین صلح داشته، جنگ داشته، سکوت داشته، صحبت داشته، حرکت داشته، نحوهٔ برخورد با افراد مختلف داشته است. یعنی در میان ائمه، کم اتفاق می‌افتد که [امامی] در زندگی‌اش، همهٔ حالات مختلفهٔ حیات را تجربه کرده باشد. ولی در امام

حسین تجربهٔ همهٔ اینها بوده است.

انحرافات عزاداریِ بسیاری از هیئات، و تنافی آن با ورود در کشتی نجات

این سفینةالنّجاة چیست؟! همین که ما بیاییم هیئت راه بیندازیم و بر سرمان بزنیم؟! این سفینةالنّجاة شد؟! خب می‌بینیم این به حال ما فایده‌ای ندارد! یا بیاییم مدام عربده بکشیم [و] در مجالس داد بزنیم [تا] بیشتر خودمان را در این سفینه‌النجاة جا بدهیم! برویم آن صندلی‌های مبلَش را بگیریم! آخر سفینه، درجهٔ یک و دو و سه دارد دیگر! درجهٔ یکش، صندلی [مبلی] است، [درجهٔ دو و سه] چوبی است! [مثل] قطار [که مختلف است]! آقا، هرچه بیشتر داد بزنیم، آن جای بهتر سفینه را برای ما قرار می‌دهند و از ما پذیرایی مخصوص می‌کنند؟! یا به کله‌مان گِل و اینها بزنیم [و] خیال کنیم که حالا خیلی مرید امام حسین شده‌ایم و دیگر عاشورا ما را خیلی از کار انداخته و دیگر درب‌وداغان کرده و سرمان را گِل زده! اینها همه‌اش تئاتر است عزیز من! اینها مسخره‌بازی کردن با امام حسین است!

آن فردی به سرش گِل می‌زند که خودش مثل امام حسین و حبیب بن مظاهر حرکت کند. نه این که هزار تا کارهای عوضی و تهمت و دروغ و مسخره‌بازی در بیرون انجام بدهد و بعد هم [به] سرش گِل بزند [که] برای امام حسین، گِل زده است! آن گِل بر سر و دهانت بخورد! گِل زدن چیست؟! بیا فکرت را درست کن! پشت‌سر رفیقت تهمت نزن! پشت‌سر رفیقت غیبت نکن! امام حسین [به‌عنوان] سفینةالنّجاة، اینها را دارد به ما یاد می‌دهد؛ نه این گِل زدن و پابرهنه راه افتادن [در] روز عاشورا و این‌طرف و آن‌طرف [رفتن را]. اینها که دنبال [سفینةالنجاة رفتن] نیست؛ اینها همین کارهایی است که مردم و عوام انجام می‌دهند و انسان تصوّر می‌کند که این [اصل قضیه] است.

کیفیت صحیح عزاداری

معنای روضه‌خوانی، گریه و خود را به گریه زدن

من گاهی اوقات که نگاه می‌کنم به این عکس‌ها و فیلم‌های بعضی از این مجالس عزاداری [می‌بینم]

که چطور اصلاً تمامش تصنّع است! اصلاً تصنّع است دیگر! یعنی آن گوینده و آن فردی که دارد این روضه‌ها را می‌خواند، با یک نحوه تردستی، با یک [نوع] صحبت و کلمات، آن احساسات مخاطب را در اختیار می‌گیرد برای اینکه به هر نحوی او را به گریه بیندازد! کجای روایت داریم که این‌طور عزاداری کنید؟! آنچه ما در روایات داریم [این است که] بیایید مقتل بخوانید و **مَن بَکیٰ أو أبکیٰ أو تَباکیٰ وَجَبَ له الجَنّة**.[1] روایت امام صادق علیه السّلام و بقیّه به این مسئله حکایت می‌کند.

کسی که می‌خواهد مقتل بخواند، دیگر نباید به یک نحوی مسائل را بیان کند که انسان از روی احساسات گریه کند؛ بلکه انسان باید از روی فهم گریه کند. گریهٔ احساسات، بعدش تبدیل به خندهٔ احساسات خواهد شد! اینهایی که این‌طور های‌های گریه می‌کنند و بر سرشان می‌زنند و در صحبت‌ها و غیره، حتّی سرشان را خون می‌آورند، نیم‌ساعت که گذشت ببینید حالا به همدیگر چه می‌گویند، چه

---

[1] کامل الزیارات، ص ۱۰۵، با قدری اختلاف.

شوخی‌هایی با همدیگر می‌کنند! خب این همان بود که نیم‌ساعت پیش آدم خیال می‌کرد که بیچاره دارد خودش را جِر می‌دهد، [و باید یکی] برود جلویش را بگیرد [تا] یک‌وقت کار دست خودش ندهد! بعد چه مسخره‌بازی‌هایی درمی‌آورد! آیا این حالت بکایی که برای او هست، تا شب هم باقی می‌ماند و در این حزن باقی می‌ماند؟! یا اینکه سر یک ران مرغ [دعوا می‌کنند و] از [دست] همدیگر می‌کشند [و] چند مَتَلک به همدیگر [بار می‌کنند]! مثلاً روز عاشوراست!

این نحوه حرکت کردن و عزاداری کردن، انسان را از سفینةالنجاة بیرون می‌اندازد، نه این که انسان را وارد سفینه کند. [اینکه] همّت انسان فقط همین سینه زدن و عزاداری و دادوبیداد و صدا بلند کردن و نعره کشیدن و اینها بشود! آیا ما در مجالس خود ائمه (امام سجّاد یا امام رضا یا امام صادق که مجلس تشکیل می‌دادند) سراغ داریم که آنها هم این‌طور عزاداری می‌کردند [که] داد بکشند، بیفتند، بر سرشان بزنند؟! این‌طوری دیده‌ایم؟! نه! حضرت کنار می‌نشست و

آن [ذاکر] هم ذکر مصیبتی می‌خواند، حالا این وسط [هم] یکی غش می‌کرد، اشکال ندارد. از حال رفتن اشکال ندارد. ازحال رفتن یکی از [روی] مصیبت اشکال ندارد. انسان از یک مصیبتی، بی‌خود بشود و بدون اراده صدایش بلند شود که اشکال ندارد؛ [بلکه] فیلم درآوردن اشکال دارد هنرپیشگی به خرج دادن اشکال دارد! کسی که یک قطره اشک به‌اندازهٔ بال مگس از چشمش نمی‌آید، همین‌طور [صدا بلند کند، اشکال دارد]!

یک دفعه [فیلمی] دیدم که [کسی] داشت دیگری را نگاه می‌کرد و با او حرف می‌زد، یک‌دفعه دوربین رفت جلویش، تا دوربین [جلو] رفت، شروع کرد سرش [را پایین انداختن] و اوه‌اوه گریه کردن! نمی‌دانم شما هم دیده‌اید یا نه؟ چنان تکان می‌خورد، مثل مادر بچه‌مرده! تو که الآن داشتی به دوربین و این‌طرف و آن‌طرف نگاه می‌کردی! منتها ایشان یک‌خُرده دیر متوجّه شدند که باید تباکی کنند؛ دوسه ثانیه‌ای دیر متوجه شدند! اگر زودتر بود که خب بهتر بود و ما هم نمی‌فهمیدیم!

این مسئله، مسئله‌ای است که باید به آن توجّه

شود. بنده درصحبت‌هایی که قبلاً خدمت رفقا کرده‌ام، به این قضیّه تذکر داده‌ام که مقصود از این مجالس، عربده کشیدن نیست. انسان عربده‌ها را بالای کوه و در درّه هم می‌تواند بکشد!

انتخاب اشعار مناسب برای مجالس اهل بیت

در این مجالس، باید اشعار، اشعاری باشد که حکایت از آن واقعه با آن ارزش‌های والا داشته باشد. اشعاری که در نوحه و [روضه و ذکر] مصیبت‌هاست و موجب وهن امام و مقام امام می‌شود، به‌طوری‌که دیگران اگر به ما بخواهند نگاه کنند، می‌گویند: «اینها برای چه دارند گریه می‌کنند؟! آخر این شعر که گریه کردن ندارد»، اینها نباید گفته شود. باید اشعاری باشد که هدف و مکتب امام را نشان بدهد. باید اشعاری باشد که وقتی مجلس تمام می‌شود، انسان احساس کند که باید خودش را عوض کند. خب بالأخره مجلس امام حسین برای چیست؟! برای عوض کردن است دیگر! برای تغییر دادن است دیگر!

مؤاخذهٔ سیدالشهدا در روز قیامت از

شیعیان، در قبال فداکاری‌های کربلا

من یک دفعه یک جمله‌ای از مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] شنیدم که واقعاً خیلی برایم عجیب بود. نمی‌دانم صحبتشان ضبط شد یا نشد. در یکی از عیدهای فطر در همان زمان شاه بود و هنوز [انقلاب نشده بود]. می‌فرمودند:

> اگر روزی [حضرت] سیدالشهدا در صحرای محشر بیاید و بدن پاره‌پاره‌شدهٔ علی اکبرش را در دست بگیرد و به ما نشان بدهد و بگوید: «من برای اسلام و برای شما این کار را انجام دادم؛ شما چقدر برای دینتان و هدفتان و صلاح خودتان قدم برداشتید؟» ما چه جوابی داریم بدهیم؟!

خیلی عجیب است ها! وقتی که یک امتحان می‌آید، معلوم می‌شود که تمام آن کلاس‌ها و جلسات و سخنرانی‌های امام‌شناسی و غیر امام‌شناسی، همه کشک بوده است! بابا، کشک هم یک قیمتی دارد، می‌سابندش و روی آش می‌ریزند! پُفِ دریا بوده، همه‌اش پف بوده است! به اسم امام حسین [ولی] برای رنگین کردن سفره بوده است!

خیلی این عبارت عجیب است که امام حسین بیاید بگوید: من این علی اکبرم را برای احیای دین دادم؛ این علی اصغرم را برای احیای دین دادم؛ برای مبارزه با ظلم دادم؛ برای اقامهٔ عدل و داد دادم؛ برای جلوگیری از دروغ و ستم و تقلّب دادم. تو که داری دعویِ متابعت من و تبلیغ من و زعامتِ نیابیِ من را

در میان مردم می‌کنی، تو چه کردی؟! تو خودت را برای یک سیلی خوردن آماده کردی؟! هان؟! برای یک گوش گرفتن حاضر شدی یا سکوت کردی؟! تو که تابه‌حال این‌قدر ادّعا می‌کردی که ما همه‌چیز هستیم، مردم باید به سمت ما بیایند، ما دنیا و آخرت [مردم را آباد می‌کنیم] و از این حرف‌ها، تو که رساله‌ات را همه‌جا پخش کردی و دیگر چیزی نمانده بود که اگر کرهٔ ماه هم مقلّد داشتی آنجا [هم] بفرستی، چقدر انجام دادی؟

حکایت تهمتی به علامهٔ طهرانی، توسط یکی از مدّعیان برپایی شعائر حسینی

یکی از این آقایان در مشهد گفته بود: «بله، این آقای طهرانی در کتاب روح مجرّد نوشته است که در روز عاشورا، استادشان شاد بودند و می‌خندیدند! و این انحراف از دین است و شرک است.» یعنی این آقا زحمت مطالعهٔ این ورق این کتاب را به خودش نداده است، حالا ادّعای مرجعیّت دارد! ببینید ما کجا داریم می‌رویم! واقعاً ما به چه مصیبت‌هایی ما مبتلا شده‌ایم!

یکی از همین مشهدی‌ها بعد از همان مجلس،

کتاب روح مجرّد را برده نشان داده، گفته آقا نگاه کنید، ایشان [در] این صفحه این [مطلب] را گفته‌اند، پشتش [هم در] این صفحه [این مطلب را گفته‌اند]. [در جواب گفته:] «عجب! عجب! عجب! به من اینها را نگفته‌اند!» خب حالا که گفته‌اند، حالا که دیدی، خب بیا بگو! تا الآن که روز شنبهٔ چندم محرم است، یک کلمه ایشان نگفته است! آن وقت ما مجلس امام حسین می‌گذاریم، برای امام حسین هیئت راه می‌اندازیم، دعوت می‌کنیم: «[ای عاشوراییان و فلان!» از این بازی‌ها!

[پس] چه شد؟! امام حسین روز قیامت، حضرت علی‌اصغر را جلویت می‌آورد [و] می‌گوید: جواب این گلویی که تیر خورده است را باید بدهی آقا جان! این حرف‌ها نیست! جواب این بدن تکّه‌تکّه شده [را باید بدهی]! من هم جوان داشتم، تو هم داشتی، [اما] یک ناخن جوانِ من به هزار تا مثل تو و مرام تو شرف داشت! ناخن چیده‌شدهٔ علی‌اکبر من شرف داشت! من برای اسلام این جوان را دادم [اما] تو از یک حرف و تهمتی که به یک بزرگ و ولیّ خدا زده‌ای، تا الآن برنگشته‌ای! تهمت

زده‌ای، باید برگردی! خودت در رسالهٔ عملیّه‌ات گفته‌ای! چرا برنمی‌گردی؟!

آن آقایی که کتاب تزکیة النّفس را می‌نویسد و بعد، مرحوم آقا را جزو عرفای کذّابین[1] معرّفی می‌کند، مگر ایشان مرجع تقلید نیست؟! روز قیامت پدر ما می‌آید جلویش را می‌گیرد [و] می‌گوید: «من کجا دروغ گفته‌ام؟! شما آقای مرجع تقلید، مگر در رساله‌تان ندارید که دروغ حرام است؟! مگر خودتان در رساله‌تان ننوشته‌اید که تهمت حرام است؟! من دروغ گفته‌ام؟! پسر من که بود، چطور [وقتی] ادّعای مناظره کرد نپذیرفتی؟! چطور وقتی که [پسرم] گفت جواب این مسائل را می‌دهم، مجلّه‌ات قبول نکرد؟!»

الآن هم بنده می‌گویم: تمام اینها و تمام افراد ـ ما مِن أحدٍ فی کرةِ الأرض ـ که نسبت به مبانی یا کلمه‌کلمهٔ کتاب‌ها و مطالب پدر ما ایراد دارد، بنده در اینجا اعلان مناظرهٔ علمی در ملأ می‌کنم. بیایید بنشینیم و صحبت کنیم و ببینیم که مطلب از چه قرار است. چرا نپذیرفتی؟! چرا گفتی: «باشد، حالا مقاله

---

[1] تزکیة النفس، ص ۱۳۳.

را به ما بدهید تا در سرِ فرصت انجام بدهیم»؟! می‌آورند و جلویت می‌گذارند!

پس تمام این مدّتی که جناب‌عالی مردم را به‌سوی امام حسین دعوت می‌کردی همه دروغ بوده است! البتّه خب بله، خدا هم دست روی دست نمی‌گذارد. بالأخره جریاناتی به وجود می‌آید، تا سیه‌روی شود هرکه در او غِشّ باشد! مردم هم همه فهمیدند، همه متوّجه شدند. آنهایی که فقط کاه نخورده‌اند و یونجه نوش جان نکرده‌اند، غیر از این دو دسته، بقیّه همه فهمیدند که مطالب چیست و حقیقت کدام است. باید اینها رو شود، باید این مسائل [روشن بشود].

طلب بخشش و جبران اشتباهات خود در قبال دیگران، مصداق ورود در کشتی نجات

دنبال سفینةالنجاة امام حسین حرکت کردن همین است. یعنی تا یک دروغی به یک شخص بزرگی گفتی، فوری باید بیایی تلافی کنی؛ آن‌وقت رفته‌ای در سفینةالنجاة. اشتباه کردی؟! بسیار خب! ما [که]نمی‌گوییم شما معصوم هستید؛ شما خاک

پای معصوم هم نیستید، چه برسد به معصوم! کسی این حرف را نمی‌زند. ولکن این‌مقدار که می‌توانید! رفع خطا کنید، رفع اشتباه کنید. این را که می‌توانید بگویید!

همین قضیّه برای ما هم اتفاق می‌افتد. در یک جا به‌اشتباه ما یک مسئله‌ای را مطرح می‌کنیم، بعداً اگر فهمیدیم باید برویم عذرخواهی کنیم: «آقا این قضیّه را من این‌طور شنیدم؛ این‌طور نبوده و ببخشید، معذرت می‌خواهم! از این دفعه در صحبت‌ها و سند و انتساب و واسطه، بیشتر باید دقّت کنم.» خب برای انسان اتفاق می‌افتد. برای همه هم اتفاق افتاده، برای بزرگان هم اتفاق افتاده است. نه اینکه آنها از این [مسائل نداشته‌اند]، داشته‌اند [منتها آنها] عمل کرده‌اند. همان‌طوری که قبلاً گفته‌ام اصلاً گاهی اوقات انسان عمداً در یک اشتباهی قرار می‌گیرد تا اینکه از یک نقطه عبور کند؛ اگر قرار نگیرد خب عبور نمی‌کند. همان‌جا می‌ایستد.

بررسی و اجرای دقیق روش ائمه، از مصادیق ورود در کشتی نجات

سفینةالنجاة بودن امام حسین یعنی این! یعنی

انسان کار و مرام و روش حضرت را یک‌به‌یک نگاه کند و ملاحظه کند و بعد ببیند که خودش تا چه مقدار به آن مرام پایبند است.

نمونه‌ای از روش ائمه: سیرهٔ امام رضا علیه‌السلام در اطعام

سفره می‌اندازند، امام رضا می‌گوید: «همهٔ آن افراد باید بیایند و سر سفره بنشینند.» حتّی آن شخصی که اسطبل‌دار است، او هم می‌آید.[1] منزل امام رضا این‌طور بود؛ همه می‌آمدند. سفرهٔ درجه‌اول نداشت که آقایان رؤسا همه در یک اتاق و تالار بنشینند و آقایان زیردستی‌ها و وزیرها در یک‌جا بنشینند و آقایان مدیران [هم یک‌جا بنشینند] و آن پایین‌پایین‌ها هم دیگر بیچاره‌ها بروند در آشپزخانه، هرچه گیرشان آمد بخورند!

امام رضا سفره می‌انداخت، هرکسی که هست تا آن غلام وقتی که نشست، آخرسر، خود حضرت می‌آمد و به یک‌اندازه غذا [برای همه بود؛] همه

---

[1] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴:
«**نَصَبَ مَائِدَتَهُ أَجلَسَ مَعَهُ عَلیٰ مَائِدَتِهِ مَمَالیکَهُ وَ مَوَالیَهُ حتَّی البَوّابَ السّائِس.**»

یک‌کیفیت و یک‌اندازه بود.

نمونه‌ای از روش ائمه: سیرهٔ امام رضا علیه‌السلام در برخورد با غلامان و زیردستان و کارگران

اینها چیزهایی است که ما باید بفهمیم و بدانیم. درعین‌حال چیزی هم که [به خادمش] می‌گوید اگر انجام نمی‌داد، او را تنبیه هم می‌کرد [که] «چرا انجام ندادی؟!» هرچیزی جای خود! نه اینکه حالا چون ما امام هستیم، ببخشیم! نه‌خیر، [اینجا] بخشش ندارد! [مأمورِ] حضرت رفته بود با یکی [دستمزد را] طی نکرده بود [و برای کار او را آورده بود]، حضرت دعوایش کردند و تنبیه کردند که برای چه رفته‌ای و یک عمله آورده‌ای [ولی] با او طی نکرده‌ای؟[1] خب اینها چیزهایی است که دستور است دیگر! حساب حساب است، کاکا برادر. هرچیزی جای خودش را دارد. باید نظام [رعایت شود].

بعضی می‌گویند: «حالا چون انسان [در راه خدا] است، در هرچیزی باید بگذرد!» نه، گذشت ندارد!

---

[1] الکافی، ج ۵، ص ۲۸۸.

حساب دارد! در یک‌جا باید بگذرد، در یک‌جا نباید بگذرد! در یک‌جا، طرف می‌خواهد سوءاستفاده کند، بعد [اگر انسان از او بگذرد] می‌گوید: «حاج آقا را رفتم خرش کردم!» یعنی این است! این نیست که بگوید: «عجب آدم [باگذشتی] است و گذشت کرد.» [بلکه] می‌گوید: «دیدی چه خر شد؟! دوتا قربان‌صدقه‌اش رفتیم و یک خُرده جلویش [بغض] کردیم و دلش را به دست آوردیم و کشیدیم بالا رفت!» آنجا باید صاف بایستد و تا قِران آخر را بایستی بگیرد! بله، وقتی که می‌بیند [جایگاه گذشت] است، آن دیگر یک مسئلهٔ دیگر است. اینها مرام [حضرت] است.

وظیفهٔ انسان در عمل به تشخیص خود در اجرای شعائر حسینی

لذا درک و تشخیص این مسئله، به‌عهدهٔ خود افراد و رفقاست. ممکن است یک شخصی بگوید: «نه، من الآن در این کیفیت و در این وضعیّت، خلافی نمی‌بینم و دلم هم به این سمت گرایش دارد؛ به این کیفیت روضه، به این کیفیت مجلس، به این کیفیت اداره تمایل دارد.» بسیار خب، چه اشکال دارد؟! ما

که نمی‌گوییم: «باید [نظر ما] انجام شود!» [بلکه] می‌گوییم: «این روش غلط است!» ولی معصوم نیستیم، ادعای عصمت نمی‌کنیم. ممکن است در این نظر خودمان هم اشتباه کنیم، یک روز هم برگردیم بگوییم: «نه آقا! اصلاً گِل به سر مالیدن درست است! بلکه به جای یک خُرده گِل، باید یک استامبولی روی سرت بگذاری!» خوب است؟! خیلی خب! ولی هنوز ما به آنجا نرسیده‌ایم. تا به آنجا نرسیده‌ایم، موظّف هستیم که به شعور و درک خودمان عمل کنیم و باید به آنچه تشخیص می‌دهیم بپردازیم. البتّه مسئله یک مقداری دقیق‌تر از این است؛ منتها من دیگر حال نداشتم که به آن دقّت کافی بپردازم که علّت اساسی در اینجا چیست.

حالا هرکسی دلش می‌خواهد آن‌طور باشد، می‌تواند مجلسِ آن‌طوری بگذارد. چه اشکال دارد؟! جلسات به آن کیفیت باشد. روز عاشورا به همان نحوه [باشد که می‌گویند]: «دادوبیداد و هوار [کنید]! برکلّه بزنید! به در و دیوار و ستون [بزنید] که آن عشق و علاقه به امام حسین بیشتر تبلور داشته

باشد! و بعد هم خودتان را پاره کنید و جر بدهید!»
[این] کیفیت و حال‌وهوا [را] انتخاب [کنید]!
اشکال ندارد، آن[طور] باشد! بعضی [هم] آن قِسم
[را] نمی‌پسندند، بلکه قسم دیگر می‌پسندند. خب
دلیلی ندارد که اینها در مجلس آنها شرکت کنند. چه
کسی گفته بروند؟! آنها بروند برای خودشان مجلسی
داشته باشند، هر کدام به حال خود. نه دودستگی
هست، نه خلافی هست، نه مسئله‌ای هست! این
[شخص] این‌طور می‌پسندد [که] مجلس آرام با
شرایط خاص خودش [باشد]، حالا یک عده هم
هستند که آن‌طور تشخیص می‌دهند و آن‌طور
می‌پسندند و در آن حال‌وهوا هستند. خب این ایراد
و اشکال ندارد.

مسئولیت صاحبخانه دربارهٔ کیفیت ادارهٔ جلسهٔ عزاداری

ولی از آن جایی که در هر منزلی که مجلس منعقد
می‌شود، صاحب آن منزل نسبت به تدبیر و ادارهٔ آن
مجلس مسئولیّت دارد، دیگر ما نمی‌توانیم از خودمان
رفع مسئولیّت کنیم.

دقت علامهٔ طهرانی در جزئیات روش

برگزاری مجالس منزل ایشان

بنده خودم در زمان مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] بارها می‌دیدم که گاهی اوقات بعضی می‌خواستند خارج از برنامه عمل کنند، ایشان تذکّر می‌دانند که نکنید! یا [وقتی] یک شخصی می‌خواست برود روضه‌خوانی کند، [تصور این بود که] خب روضه‌خوانِ امام حسین است دیگر! چه فرقی می‌کند؟! برای امام حسین آمده، نباید جلویش را گرفت! ولی ایشان می‌گفتند: «نه‌خیر! روضه‌خوان مشخّص شده، ذاکر مشخّص شده، منبری مشخّص شده است. کس دیگر هم حق ندارد این کار را انجام بدهد!» چرا؟! چون مجلس در منزل ایشان است. اگر مجلس در منزل دیگری بود، آن شخص می‌توانست [اجازه دهد که] از اول آدم تا آخر خاتم همه بیایند روضه بخوانند! هر کسی از در وارد شود [بگویند:] «آقا برو آنجا!» [چنین افرادی] در هیئت‌ها هستند. هرکس وارد می‌شود [می‌گویند:] «به‌به! حاج‌آقا فلان آمده! آقا بیا میکروفون را بگیر دستت، به فیض برسون!»

روش ناصحیح برخی از هیئات در استفادهٔ بی‌ضابطه از ذاکرین و سخنرانان

ما یک جا رفتیم، یکی میکروفون را گرفته بود، [با خود] می‌گفتیم بابا این که پشت میکروفون قرار گرفته، گاوکُش است یا روضه خوان است؟! قیافه‌اش به این اوّلی بیشتر می‌آمد! گردن [کلفتی داشت]! آخر ما روضه‌خوانِ این‌طوری هم ندیده بودیم! [با لحنِ داش‌مشدی می‌گفت:] «حاج‌آقا فلان اومده، صلوات براش بفرستید! فقط دو خط شعر! دو خط شعر ما را به فیض برسون!»

تفاوت سلایق در کیفیت و کمّیت مجالس و آزادی افراد در انتخاب

خب بعضی این‌طوری خوششان می‌آید و به این نحوه دوست دارند. [ولی] ما این نحوه را نمی‌پسندیم و در مجالسی هم که در منزل خودمان باشد، از این جریان جلوگیری می‌کنیم؛ کسانی که بخواهند به این کیفیت وارد شوند، آنها را بیرون می‌کنیم؛ و افرادی که بخواهند به آن نحوه (خارج از میزان) صدایشان را بالا ببرند، آنها را اخراج می‌کنیم. ولی همین‌ها می‌توانند در جای دیگر و در فضای

دیگر، مجلس داشته باشند. روز عاشورا یک مجلس منزل ما باشد، هرکس با این سبک می‌خواهد، بیاید؛ هرکس هم نمی‌خواهد، اشکال ندارد [که] جای دیگر، مجلس داشته باشند. همین‌طور در شب‌ها اگر افراد تشخیص می‌دهند که شاید مثلاً بعضی از جاها برایشان مشکل باشد و نتوانند [عزاداری کنند، می‌توانند جای دیگر مجلس داشته باشند]. خب [مجلس] امام حسین را که دیگر نمی‌شود جلویش را گرفت. هرکس می‌تواند با همان کیفیت و تشخیصی که می‌دهد، مجلس خودش را داشته باشد و اشکالی ندارد. در این صورت دیگر حرف و نقلی و مطلبی هم نیست. خیال می‌کنم که این نحوه، شیوه‌ای باشد که طرفین یا اطراف بتوانند [با آن] به آنچه در ذهن و در نیّت می‌پسندند، برسند.

اکتفا نکردن بعضی از ارادتمندان علامهٔ طهرانی به مجالس ایشان

این حتی در سابق هم بوده است. ما می‌دیدیم که بعضی همان مجلسِ رسمیِ صبحِ مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] مثلاً برایشان یک مقداری کم است. احساس می‌کردند که حالا به یک جایی بروند،

حسابی دوسه ساعتی سینه بزنند [و بگویند]: «آخِیش! خوب شد حالا یک سینه‌ای زدیم! آره بابا! یک ربع بیست دقیقه [در صبح] که نشد برای امام حسین عزاداری کنیم!» خب دیگر سلیقه فرق می‌کند.

علی‌کل‌حال خواستم این مسئله را هم خدمت رفقا عرض کنم. رفقا با مطالبی که بنده خدمتشان عرض کرده‌ام، آشنایی دارند و کسی نمی‌تواند بگوید که من نمی‌دانم و اظهار بی‌اطّلاعی کند. این اظهار بی‌اطّلاعی، اظهار رأی مخالف است!

پاسخ‌گو بودنِ هر فرد در روز قیامت نسبت به گفتار و کردار خود

امام حسین هم برای همه است؛ برای یک فرد و یک نِحله و یک شخص نیست. اگر فرض کنید شخصی واقعاً احساس می‌کند... بنده هم از اول گفته‌ام که مطالبی را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم، همهٔ اینها تشخیص خود بنده است. چه‌بسا ممکن است که من اشتباه کنم. مسئولیّت حرف خود را، بنده خودم به عهده می‌گیرم؛ ولی اگر دیگران بخواهند به همین عرایض ما ترتیب اثر بدهند،

خودشان روز قیامت باید جواب بدهند! یعنی اگر شخصی در روز قیامت آمد و گفت: «آقای طهرانی! [چون] شما این‌طور [صحبت و عمل] کردید، ما [هم مثل آن عمل] کردیم»، می‌گویم: «می‌خواستی عمل نکنی!»

بنده مسئولیّت صحبت خودم را دارم و اگر در روز قیامت جوابی داشته باشم، خودم نسبت به مطالب خودم پاسخ‌گو خواهم بود. ولی [نسبت به] افراد دیگر، چه کسی گفته [که باید پاسخ‌گو باشم]؟! بنده امام که نیستم [تا] در روز قیامت کلام بنده حجّت باشد و افراد در پیشگاه خدا بگویند: «ما [کلام] فلانی [را] گوش کردیم.» آن [حجیت] فقط [در] چهارده معصوم است. اطاعت از چهارده معصوم حجّیت ذاتیّه دارد و اگر کسی طبق آنچه معصومین می‌گویند عمل کند، در آن‌صورت از حجّیت ذاتّیه برخوردار است. ولی بنده عرض می‌کنم و بارها خدمت رفقا عرض کرده‌ام که بنده نه معصوم هستم و نه [دارای] آن عناوینی [را دارم] که خیلی متداول است! مثل یکی از رفقای دیگر هستم؛

منتها دارای مبانی‌ای هستم که آن مبانی را از ارتباط با بزرگان در این مدت زیاد، به‌دست آورده‌ام و از آن مبانی هم نمی‌توانم تخطّی کنم. ولی افراد دیگر را هم نسبت به این مبانی مُلزَم نمی‌کنم؛ یعنی در آن حدّی نیستم که ملزم کنم.

یک شخص ممکن است که بگوید:

آقا، بنده دیده‌ام که فلان کار خیلی خوب است؛ گِل به سر زدن خیلی خوب است؛ این نحوه شعر گفتن خیلی خوب است؛ «پیس‌پیس‌پیس‌پیس» درآوردن و این اطوارهایی که در بین اشخاص دیگر می‌بینیم خیلی خوب است؛ اصلاً باید روضه و وضعیّت همین‌طور باشد و عشق و علاقهٔ افراد هم بیشتر به این سمت کشیده می‌شود، ما باید در اینجا یک مسامحه و تسامحی قائل شویم.

[اما] بنده این تسامح را نمی‌توانم قائل بشوم و اگر نسبت به این قضیّه حجّیتی هست، هرکسی خود داند.

ضرورت قانونمند بودن مجالس اهل‌بیت و راه ندادن افراد اخلالگر در برگزاری صحیح آن

ولی مجالسی که در بیت عاریه‌ایِ حقیر در همین‌جا برقرار می‌شود، آن مجالس باید طبق همین میزان باشد. چطور اینکه رفقا مشاهده کردند که وقتی بنده احساس کردم بعضی از اشخاص حضورشان در مجلس مضرّ است، پایشان را قطع کردم و گفتم: «حقّ ندارند بیایند و اگر بیایند با شدّت برخورد خواهد شد!» و این کار بنده موجب اعتراض

بسیاری شد و شنیدم که [گفتند]: «انسان نباید مجلس امام حسین را [محدود کند] و باید درش برای همه باز باشد.»

اتفاقاً مجلس امام حسین باید خیلی قانونمند باشد! شما در مجلس امام حسین [بیمار] وبایی می‌آورید [تا] همه وبا بگیرند؟! یا بیرونش می‌کنید؟! چون اول خودت وبا می‌گیری! آیا یک شخصی [را] که بیماری اپیدمی داشته باشد در مجلس امام حسین می‌آورید؟! آیا کسی [را] که بیاید فحش بدهد در مجلس امام حسین می‌آورید؟! آیا آدمی را که با او خلاصه حساب‌وکتاب دارید در مجلس امام حسین [می‌آورید]؟! یا اینکه نه! اتفاقاً مجلس امام حسین مجلسی است که باید بهترین ضوابط و بهترین افراد در آن باشد. این مجلس [امام حسین] با مجلسِ خدا چه فرقی می‌کند؟! با مجلس ذکر چه فرقی می‌کند؟! خب [در این صورت] در مجلس ذکر هم همه باید بیایند! مگر بین امام حسین و بین خدا فرق است؟! مجلسی است که انسان عصر جمعه می‌گیرد برای ذکر یا برای دعای سمات؛ چرا همه افراد نباید

شرکت کنند؟! آنها هم می‌گویند: «ما هم می‌خواهیم بیاییم دعای سمات بشنویم! چه می‌گویید؟! ما هم دلمان می‌خواهد دعای سمات بشنویم! مگر دعای سمات فقط مال شماست؟!» اینها مسائلی است که بایستی در نظرگرفت. لذا بنده از این به بعد نسبت به این مسئله عکس‌العمل نشان می‌دهم.

اللهمَّ صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد